

برنامه‌ی درسی ملی

خیلی ساده اتفاق افتاد: مثل همیشه، وزیر تازه برای آن که ورودش را به رخ بکشد خبر از یک تغییر اساسی در نظام آموزشی داد. البته در ظاهر اساسی و در باطن هم آن تغییر اساسی بدون هیچ چیز اضافی دیگر، ابتدا گفته شد که دوره‌ی راهنمایی از نظام آموزشی حذف می‌شود و به صورت دو دوره‌ی ۶ ساله به اجرا در می‌آید، سپس خبر کذب شد و اعلام گردید دوره‌ی دبستان به نظام آموزشی جدید اضافه پیش‌دانشگاهی حذف خواهد شد. سپس اعلام شد در ۶ ساله‌ی دوم، ما دو دوره‌ی ۳ ساله خواهیم داشت، یعنی ۳ سال راهنمایی و ۳ سال با انتخاب رشته، دوره‌ی دبیرستان خواهد بود. تا این‌جا، ظاهر قضیه به طور کامل نداشتن دهنده‌ی یک تغییر رو به جلو است. زیرا با اضافه شدن دوره‌ی پیش‌دبستانی، شروع تحصیلات رسمی بچه‌های ایرانی نیز به سان کشورهای پیشرفته‌ی دنیا از ۶ سالگی خواهد بود و قبل از آن نیز می‌توان آن‌ها را در مهد کودکها آماده‌ی ورود به دبستان کرد. البته جای سؤال دارد که دوره‌ی پیش‌دبستانی چه هدفی را دنبال می‌کند و آیا قرار است هم‌ان پایه‌ی اول دبستان جدید باشد یا خیر؟ و البته می‌ماند دوره‌ی بحث‌انگیز پیش‌دانشگاهی که چندی است زرمه‌های حذف آن مطرح شده و از نکات مثبت این طرح است، البته بهتر است در ابتدا فلسفه‌ی نظام جدید (و حالا قدیم) آموزش-و-پرورش را که با کاهش دوره‌ی دبلم از ۴ سال به ۳ سال دبیرستان و تبدیل سال چهارم دبیرستان به دوره‌ی پیش‌دانشگاهی آغاز شد، مطرح کنیم. در ابتدای امر قرار بود پیشینه‌ی پذیرش دانش‌آموز برای دوره‌ی پیش‌دانشگاهی دو برابر ظرفیت دانشگاههای کشور باشد و سایر دانش‌آموزان جذب دوره‌های کاردانی و آموزش‌های کاربردی (فنی-حرفه‌ای و کارو-دانش و پودمانی) شوند، در این طرح با حذف کنکور به شکلی که می‌شناسیم، نیمی از ورودی‌های هر سال پیش‌دانشگاهی از طریق آزمون‌هایی متفاوت به دانشگاه‌ها راه می‌یافتند و دیگر ترم اول دانشگاه‌ها به واحدهایی که مربوط به مباحث تکراری پیش‌نیازهایی که بایستی دانش‌آموزان در پیش‌دانشگاهی آن‌ها می‌آموختند اختصاص نمی‌یافت. اما با اجرا نشدن برنامه و راه یافتن اکثر دانش‌آموزان به این دوره، به اجبار مباحث سنگین‌تر کتاب‌ها که در حد عموم دانش‌آموزان نبود حذف شد و همچنین از حجم کتاب‌ها کاسته شد تا دانش‌آموزان بتوانند علاوه بر گذراندن این دوره، کنکور هم بدهند. در نهایت نتیجه‌ی کار این شد که بیشتر دانش‌آموزانی که وارد دانشگاه می‌شوند دچار مشکلات فراوان و ضعف‌های غیر قابل کتمان درسی باشند و مجبور شوند وقت زیادی را صرف یادگیری مباحث پیش‌نیاز کنند. حال با حذف این دوره یک ویژگی دیگر هم نصیب دانش‌آموزان خواهد شد و آن این است که می‌توانند یک سال زودتر وارد دانشگاه‌ها شوند و به جای یادگیری مهارت‌های تست زدن به آموختن پیش‌نیازهای اساسی رشته‌ی دانشگاهی خود بپردازند. باید به این نکته هم توجه کنیم که حذف دوره‌ی پیش‌دانشگاهی یعنی این که محتوای این دوره باید در سال‌های پایین‌تر تدریس شود و این موضوع چالش اساسی چنین طرحی است. از طرفی نیازمند بررسی قابلیت‌های دانش‌آموزان فعلی برای اجرای چنین طرحی هستیم و از سویی دیگر تدوین کتب جدید، آموزش معلم‌ها و آماده‌سازی مدارس برای این کار از جمله مسائل دیگر اند. حال باید پرسید آیا وزیر جدید که این طرح را تحویل بنیادین می‌داند به این نکات هم توجه کرده و راه حلی عملی برای مشکلات این طرح یافته‌است؟ و آیا مشکل اساسی و گریز گور آموزش-و-پرورش ما فقط این بوده‌است و با این تغییر مشکلات اساسی‌تر را نادیده نگرفته‌ایم؟ مسلمان مسئولان می‌دانند که اجرای هر طرح نظام آموزشی نیازمند سال‌ها پژوهش و آزمایش ویژه و توجه به عواملی چون میزان توسعه‌ی فرهنگی-اجتماعی کشور، میزان بودجه‌ی وزارتخانه، امکانات، و ... می‌باشد و هر حرکت بی‌تدبیری در این کلاف سردرگم نظام آموزش-و-پرورش فقط باعث اتلاف وقت، سرمایه و انرژی، و به وجود آمدن بسیاری مشکلات دیگر خواهد بود.

نمرکز

امین معظمی «موزی»، دانش‌آموز کتبد کاووس

سما دا

شماره‌ی هشتم، ۲۵ دی ۱۳۸۸ خورشیدی

چه کسانی از انحلال سمپاد سود می‌برند؟

این روزها بحث انحلال سمپاد، بحثی داغ است و طرفداران بسیار زیادی دارد. در همین راستا و در جهت جلب رضایت خواننده‌گان عزیز، بر آن شدیم تا در یک اقدام انحصاری و انتحاری، تمامی اقشار و اصنافی را که از انحلال سمپاد به نفعی سود می‌برند رسوا نموده و ایشان را انگشت‌نمای خاص و عام کنیم. امید است پس از رسوایی ایشان، اهرم حاشا را به دست نگیرند و با پذیرفتن جرم خود باعث تقلیل آن شوند. از خداوند متعال و بخشنده نیز خواستار ایم این اقشار را بخشیده و روح آن‌ها را قرین رحمت نماید.

۱- از پنهان‌ترین گروهی که همراه با قضیه‌ی انحلال سمپاد، نان‌شان در حلب روغن فرو می‌رود (و صد البته بسیار مظلوم‌نمایی می‌کنند)، بنده و برخی از هم‌کاران بنده را می‌توان نام برد. دلیل این مسئله آن است که زندگی و اعتبار و افتخار این دسته به هم‌این چند خطی است که در هم‌این نشریه به انتشار می‌رسد و هم‌آن طور که عیان است، با برآوردهای به‌عمل-رسیده، بیش از نود درصد از مطالب نشریه صرف مسئله‌ی حل شدن سمپاد می‌شود. برای هم‌این نیز این گروه مزدور به صورت پیاپی و بدون وقفه در تلاش هستند تا مسئله‌ی حل شدن سمپاد را رونق بدهند که از یاد رفتن این مسئله هم‌آن و کف‌گیر سوزهای مغز این گروه به ته ماهی‌تابه خوردن هم‌آن. (مراجعه شود به مطالب منتشر شده در شماره‌های قبل).

۲- والدین عزیز سمپادی و به‌خصوص مادران گرامی، از انحلال سمپاد بسیار خوش‌حال خواهند شد. این مسئله از دو جنبه به نفع والدین است. از جنبه‌ی اول به نفع پدران عزیز است. هم‌آن طور که می‌دانید هر ساله با گران شدن بشکه‌های نفت و خود نفت، گران شدن طلا، یخ شدن آب‌های قطب جنوب، شکار غیر قانونی پرندگان مهاجر، منقرض شدن نسل پلنگ ایرانی، بالا رفتن جمعیت آواره‌گان جنگ‌های عراق و افغانستان، گران شدن ملک در کره‌ی ماه و مریخ، منسوخ شدن یارانه‌های آب و برق و نان و گوشت و میوه، کم شدن آب شیرین کره‌ی زمین، بالا رفتن درصد گازهای گل‌خانه‌ای در جو زمین، گشتاد شدن سوراخ لایه‌ی اوزون، پیش‌رفت تکنولوژی، ماشینی شدن زندگی انسان‌ها، بالا رفتن احتمال وقوع جنگ جهانی سوم، گران شدن فواید و ماشین‌آلات کارخانه‌ها، سهقه‌بندی بزمین، گران شدن بلیت مترو، و ... شهریه‌ی مدارس سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان نیز گران می‌شود، که امری است معمولی. لیکن اتفاقات مذکور در میزان حقوق پدران کارمند و حقوق‌بگیر تأثیری ندارد. در نتیجه انحلال سمپاد هم‌آن و رفتن به مدارس مطلق دولتی هم‌آن (و به تبعیت خرج پول شهریه در جهت گرم نگه داشتن کانون خانواده)، مادران عزیز و زحمتکش نیز در حال حاضر با نمرات ۵ و ۸ و ۱۲ و فرزندان خود نمی‌توانند آن طور که باید و شاید پیش در و هم‌سایه پز بدهند و پوز بالانند و ادعاها را بخواهند و شرمنده‌ی کس و ناکس هستند. به هم‌این دلیل، انحلال سمپاد و دولتی شدن مدرسه باعث می‌شود که نمرات فرزندان عزیز نیز بالا بیاید و مادران گل نیز پیش در و هم‌سایه و اهل محل رو سفید باشند و سري بلند کنند. ان شاء الله.

این دوستان، به خاطر زحماتی که برای نشریه کشیدند، قدردانی می‌کنیم: **شیوا مشتاقی** از کاشان؛ **علی آب‌نار** از تهران، برای گزارشی که چاپ نشد؛ **نرگس فرهنگ** از مشهد، برای ترجمه‌ی سوابق مریم میرزاخان‌ی از انگلیسی؛

این دوستان، برای گزارشی که از دیدار دکتر اعتمادی از مراکزشان تهیه کردند: **فرشید فرشادی**، لارستان؛ **بدرعباس سپه‌ای ناده‌لیان**، سمنان؛ نیز از مؤسسه‌ی فرهنگی **باغ آینه** و مؤسسان آن، به‌اندازه‌ی سیاس‌گزار ایم.

فرشته‌ی نگه‌بان

این که شکل‌های عجیب و غریب توی روزنامه برای معنا پیدا کنند بزرگ‌ترین آرزوی ۷ ساله‌گی من بود و این شد نقطه‌ی شروع آشنایی من با فرشته‌ی نگه‌بان‌م. برای اولین سال تحصیلی فرشته لوحه‌هایی را آماده کرده بود که توی آن دخترها رخت پهن می‌کردند و پسرها توپ‌بازی می‌کردند و ما یکی-یکی می‌رفتیم پای تخته و برای لوحه‌ها داستانی می‌ساختیم... به درس "ژ" که رسیدیم، هم‌آن که از دست ژاله خون زیادی آمد، احساس می‌کردم آدم مهمی شدم، چون تابلوی مغازه‌های توی راه مدرسه را می‌خواندم، اما فرشته آرام توی گوش‌م گفت آدم‌های مهم‌تر از من زیاد آند، مثلاً بغل دستم که تمام دیکته‌هاش را ۲۰ می‌گیرد و از آن روز به بعد من تمام توانم را گذاشتم تا آدم مهمی شوم. بنا بر این وقت‌م را صرف خواندن کتاب‌هایی می‌کردم که فرشته گفته بود باید بخوانم. در این مدت چیزهای عجیب زیادی یاد گرفتم، مثلاً در کتاب اجتماعی خواندم سوسری‌ها به جای پول با چه چیزی تبادل کالا می‌کردند، ولی هیچ وقت معنی زندگی اجتماعی را نفهمیدم. یاد گرفتم معقول به معنای منصوب است و اگر نباشد اعرابش محلی است. ۶ سال هر هفته عربی خواندم، ولی هنوز بدون ترجمه معنای کلی آیات قرآن را هم نمی‌فهمم. آیاتی که اعتقادم، اعمال، قانون کشورم، و حتا حقوق شهروندی‌م بر اساس آن تعریف شده. به سال دوم دبیرستان که رسیدم فرشته حرف‌های بانمکی زد، مثلاً گفت اگر می‌خواهی هنر بخوانی باید بروی فنی-حرفه‌ای زیرشاخه‌ی خدمات، و اگر می‌خواهی زودتر وارد بازار کار شوی باید بروی "هنرستان". گفت اگر خوشی مساله‌ی ریاضی حل کنی، لازم نیست چیز زیادی درباره‌ی بدن — تنها چیزی که احتمال همیشه همراهات هست — بدانی، مثلاً اگر ترمودینامیک بخوانی لازم نیست بدانی معده حدودن کجا است، یا این که باید چه کرد تا مدت زمان بیش‌تری برای‌مان کار کند. می‌گفت: "همه چیز که توی کتاب درسی جا نمی‌شود...". راست هم می‌گفت، توی کتاب‌های بعضی پر حجم درسی ما گاهی اوقات هیچ چیز جا نشده بود. پیش خودم فکر کردم شاید باید بعضی چیزها را خودم بخوانم، ولی فرشته تذکر داد که داری راه اشتباه را انتخاب می‌کنی. زمانی را که تو صرف خواندن هر چیزی جز درس می‌کنی، هم‌سن‌و-سال‌هاات آن چیزی را می‌خوانند که من گفتم خوب است و آدم‌های مهمی می‌شوند، دانستن هر چیز اضافی‌ی این خطر را داشت که بقیه آدم‌های مهم‌تری شوند و این خبر خوبی نبود. فرشته به ما یاد داده بود که نمره‌ی خوب‌مان تنها زمانی دیده می‌شود که نمره‌ی بقیه خوب نباشد، و البته این تنها چیزی نبود که از او یاد گرفتم. ۱۱ سال است فرشته با من است، بیش‌تر از این که تصمیم‌های خانواده‌ام را اجرا کنم، به آن‌چه عمل کردم که او گفت درست است. هر روز سر ساعتی که او خواست به مدرسه رفته با لباسی که او رنگ و شکلش را تعیین کرده بود، هر وقت او گفت امتحانات‌م شروع شد و هر وقت او گفت تمام اش کردند. او گفت که حرف‌هایی باید در مدرسه به من گفته شود و چه حرف‌هایی نباید، باید و نباید مدل موها و حتا اندازه‌ی بلندی ناخن‌هام را هم او برایم تعیین کرد و حالا دست‌پورده‌ی خودش ام.

فرشته‌ی مهربان‌م، من هر چه گفتمی انجام دادم و آدم‌های زیادی را می‌بینم که هر چه تو گفتمی انجام دادند و همیشه به‌ترین‌های آزمون تو بودند، ولی آن طوری که تو از ۷ ساله‌گی قول داده بودی آدم‌های مهمی نشدند. در این ۱۱ سال که سنگینی سایه‌ی تصمیم‌هاات را روی لحظه-لحظه‌ی زندگی من می‌کردم، حتا به امتحان‌ها هم به عادت کردن: من بلد نیستم بدون آن‌ها چیزی یاد بگیرم. اصلاً به جز خواندن و فهمیدن کتاب‌های تو کار دیگری بلد نیستم و این دقیق هم‌آن چیزی است که تو خواستی. فرشته‌ی عزیزم، من فرصت زیادی برای زندگی کردن ندارم و احساس می‌کنم بیرون از دنیای من و تو و کتاب‌هایمان اتفاق‌هایی می‌افتد که من از آن‌ها سر در نمی‌آورم، چیزهایی هست که من نمی‌دانم، مثلاً راه درست زندگی کردن را تو فرشته‌ی بربآورده کردن آرزوی ۷ ساله‌گی من و تمام بچه‌های ایرانی بودی بودی وهستی، چه کنم؟

احتمال؟!؟

در تاریخ ۱۶/۱۰/۱۳۸۷، علی‌رضا علی‌احمدی، وزیر وقت آموزش-و-پرورش، در حکمی دکتر سید محمد اعتمادی را به عنوان سرپرست سمپاد منصوب کردند. ۶ ماه بعد، در تاریخ ۰۴/۰۶/۱۳۸۸، وزیر آموزش-و-پرورش حکمی صادر کردند که به موجب آن دکتر اعتمادی به مدت ۲ سال به عنوان رئیس سمپاد منصوب شدند. بر اساس ماده‌ی ۸ اساس‌نامه‌ی سمپاد، رئیس سمپاد با نظر اعضای هیأت امنای سمپاد انتخاب، و حکم ریاست وی از سوی رئیس هیأت امنای سمپاد (وزیر آموزش-و-پرورش) صادر می‌شود. دکتر اعتمادی ۲ ماه بعد، در تاریخ ۰۶/۱۷/۱۳۸۸، عبدالصین حیدری را به سمت معاون امور آموزشی و تربیتی سمپاد منصوب نمودند. علت این انتصاب، بازنشسته‌گی قریب‌الوقوع علی محمودی، سرپرست پیشین این معاونت، اعلام شد. حیدری تفرشی پیش از این در جای‌گاه مشاور معاون آموزش و نوآوری وزارت آموزش-و-پرورش به خدمت مشغول بوده‌اند. دکتر اعتمادی اواخر آبان ۱۳۸۸ استعفا کردند و در ۳ آذر ۱۳۸۸ با این استعفا موافقت شد. پس از ایشان، محمدعلی غفاری، سرپرست پیشین معاونت آموزش و نوآوری وزارت آموزش-و-پرورش، به عنوان رئیس سازمان منصوب شدند، و هم‌اکنون به خدمت مشغول اند.

در بخش‌نامه‌ی «چارچوب سامان‌دهی و مدیریت نیروی انسانی وزارت آموزش-و-پرورش در سال تحصیلی ۸۹-۱۳۸۸» که در تاریخ ۱۱/۰۴/۱۳۸۸ به سازمان‌های آموزش-و-پرورش استان‌ها ابلاغ شد، در توضیحات ذیل «جدول ساعات تمام‌وقت معلمان، مربیان، و ... رسمی و پیمانی سال تحصیلی ۸۹-۸۸» در بند ۴ بخش یکم از فصل دوم بخش‌نامه آمده‌است: «ساعات کار موظف دبیران مدارس سمپاد نیز، با توجه به مصوبه‌ی ۰۸/۶۸۲/۶۸۲ مورخ ۱۹/۰۹/۱۳۶۷» مانند سایر دبیران (۲۴ ساعت در هفته، به جای ۲۰ ساعت) می‌باشد، لیکن با توجه سایر به ویژه‌گی اختصاصی شغل آنان، جبران خدمت طی دستورالعملی که به تأیید هیأت امنای خواهد رسید، صورت می‌پذیرد.»

در نگاشت دوم «برنامه‌ی درسی ملی»، در بند ۴/۲/۴/۱ آمده‌است: «دانش‌آموز مستعد، ترجیح در محیط عمومی آموزش-و-پرورش، ولی با مراقبت و هدایت و مشاوره‌های علمی خاص، تحصیل خواهد کرد و تنها آن دسته از دانش‌آموزانی که از بهره‌ی هوشی بسیار بالا برخوردار اند، در محیط‌های جدا آموزش می‌بینند. اساس در مرحله‌ی متوسطه‌ی اول (دوره‌ی راهنمایی)، جداسازی محیط منتفی است.» در بطن این عبارت، انحلال تدریجی و محو کامل مدارس استعدادهای درخشان باظرافت طراحی شده و تصویب آن مورد نگرانی جدی است. نماینده‌گان سمپاد، آقایان محمد اعتمادی، علی محمودی، و رضا گلشن مهرجردی، ضمن حضور در جلسات کمیسیون‌های کاری هفت‌گانه در برنامه‌ی هم‌اندیشی و بررسی و ارایه‌ی سومین نگاشت برنامه‌ی درسی ملی که در روزهای مورخ ۰۸/۰۴/۱۳۸۸ و ۰۹/۰۴/۱۳۸۸ تشکیل شد، نظرات انتقادی و اصلاحی مورد تأکید سمپاد را جهت اعمال در نگاشت سوم ارایه کردند. اما متأسفانه این اصلاحات در نگاشت سوم سند مذکور صورت نگرفت. قضیه مورد پی‌گیری مسئولین است.

“سمپاد باشد یا نه” پرسش نو این نیست!

- بگذارید از اینجا شروع کنیم: شما به عنوان کسی که در مدارس سمپاد هم تحصیل کرده و هم تدریس، با فلسفه‌ی وجودی چنین مراکز می‌موافق‌اید؟ ببین! زمانی که یک عده‌یی دارند در یک جمعیت نامتقارن زندگی می‌کنند، توزیع توان‌مندی در آن‌ها متقارن نیست. که خوب بدیهی هم هست. بنا بر این، نگاهی وجود دارد که بیان می‌کند آموزش یک‌سان‌ساز، به این معنی که به همه یک محتوای آموزشی را تدریس کنیم، کلن کار غلطی است. نه به این معنی که جواب نمی‌دهد، به این معنی که کارآمد نیست، با ائتلاف نیروی زیادی همراه است، با زده شدن بچه‌ها از محتوای درسی خودش از سمپاد بیرون رفته، اخراج شده‌است. این را با خنده می‌گویند و همراه است، و مواردی این چنین. در هر نظام اجتماعی به هر حال یک مجموعه از بچه‌ها هستند که میانگین توان‌مندی‌های‌شان هم بالاتر است، جدا از این که حوزه‌های توانمندی‌های‌شان تقارن ندارد، یعنی مثلن هوش‌بهر بالاتری دارند یا به دلایل مختلف حد پایه‌ی دانش آن‌ها زمانی که به مدرسه وارد می‌شوند بیشتر است. بنا بر این، در تمام سرزمین‌هایی که ما می‌شناسیم، نهادهایی ویژه برای آموزش به این‌ها طراحی می‌شود. مثل نهادهای مشابهی که برای کسانی که در لایه‌ی دیگر هستند وجود دارد، مثل کسانی که معلولیت دارند را پرورش می‌دهد یا آن‌هایی که هوش‌بهر پایین‌تری دارند. بنا بر این، وجود چنین سازمانی ضروری است. این‌ها را به عنوان مقدمه گفتیم تا بگویم که سمپاد، به عنوان یک سازمان ملی که پرورش استعدادهای درخشان را برعهده بگیرد، بدیهی است که که باید باشد، حالا این که چرا دارد دچار انحطاط می‌شود، که از نظر من مدتی است شده، این که چرا همیشه بحث بوده که چنین سازمانی باشد یا نباشد، انگاره‌یی که بچه‌ها در این مراکز از خودشان دارند، انگاره‌یی که دیگران از این بچه‌ها دارند و وقتی پرسش باهوش به آن‌ها زده می‌شود، این‌ها همه جای بحث دارد، آسیب‌شناسی دارد، این که مردم ما چرا می‌ترسند که یکی از حدی باهوش‌تر باشد، یا این که چرا وقتی به کسی بگوییم “باهوش” خودش را کم می‌کند، حتی اگر واقعن باهوش باشد جای بحث دارد و بحثش هم طولانی است و معمولن در روان‌شناسی اجتماعی در مورد آن بحث می‌کنند.

- من انتظار داشتم با این روندی که امروز این نهاد ملی کرده، شما مخالف وجود چنین سازمانی باشید. من با آموزش تخصصی دانش‌آموزان نخبه کاملن موافق ام، و این که باید نهادهای برای این کار وجود داشته باشند؛ به نظرم ضرورتن باید وجود داشته باشند. چون به عنوان شاگرد تجربه‌ی حضور در آن فضا را دارم، و حالا به عنوان معلم حدود ۴ برابر بیشتر، چیزی که می‌بینیم این است که این چیزی که ما الان داریم به عنوان آموزش نخبه‌گان داریم، در واقع تخریب کردن نخبه‌گان است، به هزار و یک دلیل که فرصت آسیب‌شناسی‌سی الان نیست، و به نظرم مهم‌ترینش این است که سیستم سازمان‌دهنده‌ی آموزش نخبه‌گان دست افرادی است که هوش‌بهرشان پایین‌تر از شاگردها است. یعنی سازمان‌دهنده‌گان اغلب خودشان نخبه نیستند. بنا بر این، تصویری از این دانش‌آموزان ندارند و خیلی جاهطلبی خاصی هم در مورد آموزش بچه‌ها ندارند. به لحاظ آماری این طور بوده. منظورم توهین به شخص خاصی نیست. ولی به لحاظ آماری کسانی که برای نخبه‌گان برنامه‌ریزی کردند خودشان نخبه نبودند. پس، من با آموزش نخبه‌گان موافق ام، اما چیزی که الان هست آسیب‌گونه است، شکی در آن نیست.

- به نظر شما در چارچوب نظام آموزشی ما امکان نخبه‌پروری هست، به آن شیوه‌ی ایده‌آلی که مد نظر شما است؟ من فکر می‌کنم امکان‌ش هست. ما در علامه حلی تجربه‌یی داشتیم که ۶ سال هم طول کشید و بخشی از مقالاتی که در رابطه با آموزش نوشتن هم در هم‌آن زمان شکل گرفت. دورانی ما در علامه حلی تجربه‌یی کردیم در مورد آموزش نخبه‌گان که بچه‌هایی که آنجا تدریس می‌کردند، خودشان شاگردهای قبلی سیستم بودند، و این آموزش در حوزه‌ی دانشگاهی هم به طور خودجوش ادامه پیدا کرد. یعنی این بچه‌ها شبیه به یک انجمن علمی در حوزه‌ی دانشگاه هم شدند. اتفاقی که آنجا افتاد خیلی موفق بود و ما کارهایی را که به نظر خیلی انقلابی می‌آمد انجام دادیم. و نتیجه گرفتیم، مثلن تمام امتحان‌ها کتاب‌باز بود، من سال ۸۰ از علامه حلی بیرون آمدم، این فرآیند از سال ۷۶ به صورت جدی شکل گرفته و به بار نشسته بود. مثلن حفظ کردن از آموزش خارج شده و بود فهمیدن جای‌ش را گرفته بود. مجسم کن زیست‌شناسی همیشه کتاب‌باز بود، امتحان زیست‌شناسی که دانش‌آموز چیزی حفظ کند نداشتیم. این اواخر داشتیم نمره را بر می‌داشتیم، یعنی فرآیند امتحان دادن تبدیل‌شود به یک فرآیند خیلی شاد و خوش‌آیند. و ... تجربیاتی آن‌جا صورت گرفت که خوب ثبت هم شد و نشان داد که می‌شود، اگر یک مجموعه‌ی حداقلی از امکانات وجود داشته باشد، و یک سری آدم جدی پشت این ماجرا باشند، حتی اگر این آدم‌ها مدیریت کلان هم نداشته باشند، در هم‌آن حوزه‌ی خودشان می‌توانند کارهایی بکنند که خوب البته ناپایدار است و شکننده.

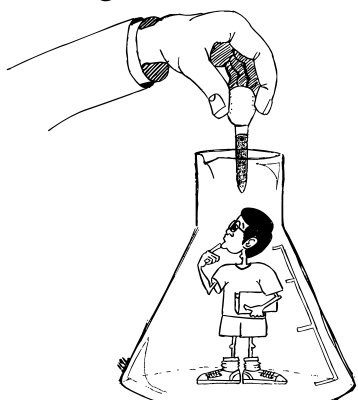
- مشخصن این روند جایی از کار متوقف شد و این نشان می‌دهد اگر بخوایم در مورد کل سمپاد صحبت کنیم، نمی‌توانیم مطمئن باشیم این سیستم پاسخ‌گو باشد. درست‌ه. - خوب حالا با توجه به این صحبت‌هایی که کردید، دوباره می‌پرسم: در این شرایط وجود چنین نهادهای به نفع دانش‌آموزان هست یا خیر؟ واقعیتش به نظرم پرسش اصلی این نیست. این که سمپاد باشد یا نه خیلی به من و شما ربطی ندارد. سمپاد یک نهاد معیوب است، در درون یک نهاد خیلی بزرگ‌تر معیوب به نام وزارت آموزش-و-پرورش که ساختارهای غلط طراحی شده‌است، ناکارآمد است، متغیرهای معلوم نیست، قدیمی و فرسوده است، و کلن یک نهاد رو به فروپاشی است. این که می‌گویم رو به فروپاشی است، منحصر به الان نیست، خیلی وقت است که فروپاشی‌ش شروع شده، کما این که چیزی به وجود آمده به نام کلاس کنکور، یعنی آدم‌ها برای این که بخوانند کنکور عادی را بدهند در مدارس نمی‌توانند آموزش کافی ببینند. بنا بر این، پرسش این نیست که الان این مثلن به نفع دانش‌آموزان است که منحل بشود یا نه. این اتفاقی است که دارد می‌افتد.

- ما الان تعداد بالایی دانش‌آموز سمپادی هستیم که به صورت خودجوش در یک سایت دور هم جمع شده‌ایم، کار خاصی هم نمی‌کنیم، صرفن دور هم جمع شده‌ایم، برای رفع مشکلات آموزشی خودمان چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ من فکر می‌کنم شما می‌توانید کاری بسیار مهم بکنید. بگذارید نظریه‌یی رادیکال بدهم [می‌خندد]: شما می‌توانید سمپاد تأسیس کنید... [ادامه‌ی این گفت‌و-گو را در شماره‌ی بعد بخوانید]

شراب

دوش چه کرده‌ای بگو بوی شراب می‌دهی
چهره‌ی خود رباب کن طره به تاب می‌دهی
این همه اشتیاق را از دل من ربوده‌ای
بار به من نظر نما طرح سراب می‌دهی
این دل ریش خویش را وصل تو طرح داده‌ام
این همه چشم را ببین عمر بر آب می‌دهی
بسته به منظر تو ام جز نظر ام نظر مکن
بنده‌ی آرمان ام و وعده به خواب می‌دهی
با نظری نگار من جان مرا بدر کنی
عمر مرا تباہ کن بوسه‌ی ناپ می‌دهی

بدون شرح



خه‌مقاله

به علت تقارن با موسم امتحانات و تشکیل نشدن کلاس‌ها در این زمان، شماره‌ی هشتم نشریه ۱۰ روز دیر (۱۰/۲۵/۱۳۸۸) منتشر شد. ■ باز نیاز است در باره‌ی پاره‌یی نکته‌های نگارشی نشریه سخن برانم. های مصوت هیچ جا با ظهور گاف میان‌جی حذف نشد: «نویسنده‌گان»، «ئه» نشانه‌ی نقش‌نمای اضافی است: «تخت-ئه-خواب» و «سر-ئه-هم». در نوشتار، گاهی بالای الف صامت فارسی، علامت صاد گذاشتیم («آ»)، برای جدا کردن از دیگر گونه‌های الف، و تأکید بر وصل در خواندن: «چی آست». (نک «الف» www.sampadia.com/blog/aleph.html)